

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

«الرابعة: يجوز للرجل الفسخ من دون إذن الحاكم و كذا المرأة - نعم مع ثبوت العنن يفتقر إلى الحاكم لضرب الأجل

- و لها التفرد بالفسخ عند انقضائه و تعذر الوطء»^۱.

تاکنون در بین این مسائل هشت گانه مقصد دوم، سه مسئله مشخص شد. روشن شد به اینکه فسخ از سنخ طلاق نیست، نه موضوعاً از سنخ طلاق است و نه حکم طلاق را دارد؛ فسخ حق شخصی است و فوری است، زیرا دلیلی که فسخ را ثابت می کند این چنین نیست که تأخیر از آن استفاده بشود، فقط فوریت قدر متیقن است. از آن طرف دلیل لزوم عقد نکاح، هم عموم فردی دارد، هم اطلاق زمانی و حالی؛ یعنی ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾^۲ همان طوری که همگانی است و «کل فرد فردی» را شامل می شود، از نظر اطلاق احوالی و زمانی هم همیشگی است؛ یعنی اگر عقدی کردید، چه بیع و چه غیر بیع، این عقد بیع با سایر عقود فرقی ندارد. این فرد تحت دلیل ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ است از نظر عموم، اولاً؛ و جمیع حالات و أزمه براساس اطلاق احوالی که دارد مشمول است، ثانیاً؛ یعنی وفای به این عقد واجب است مانند عقود دیگر، امروز وفای به این عقد واجب است مانند زمان صدور، فردا عمل به این عقد واجب است مانند زمان صدور و مانند آن. چون اطلاق احوالی و أزمانی دارد، ما در زمان دوم شک نمی کنیم تا استصحاب

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۴.

۲. سوره مائده، آیه ۱.

بکنیم طبق فرمایش مرحوم صاحب ریاض^۱ که بعد بگوییم به اینکه تمسک به آن عموم یا اطلاق با یک معارضی به عنوان استصحاب حکم خاص روبروست، ناچاریم از اجماع کمک بگیریم. این سخن اصلاً ثواب نیست، چون شک نیست تا جا برای استصحاب باشد؛ چه اینکه نیاز به اجماع نیست با چنین دلیل معتبر. پس فسخ موضوعاً از سنخ طلاق نیست، حکماً حکم طلاق را ندارد طبق روایاتی که در جلسه قبل گذشت و فوری است برای عموم آزمائی و اطلاق احوالی و آزمنه‌ای که ادله لزوم وفای به عقد دارد.

پرسش: بعضی تعبیراتی که نسبت به ادله خیار هست آمده که «ما لم يقع علیها».

پاسخ: بله، اینکه محقق موضوع است. قبلاً بیان شد به اینکه تصویر صورت مسئله، قبل از هر چیز است. اصلاً چه وقت حق ثابت می‌شود؟ مادامی که این عیب ثابت بشود. الآن زن و شوهری که عقد کردند این می‌گوید من خیار عنن دارم، این راهی ندارد، این باید که به مورد امتحان برسد، اگر عنن بود خیار دارد. یک وقت است که برای ثابت شدن اینکه این موضوع این عنن هست یا نه، زمان می‌خواهد؛ اما بعد از اثبات اینکه این عنن است، دیگر جا برای تأمل نیست. ما هیچ یعنی هیچ! هیچ دلیلی روایتی نداریم که بعد از اینکه این عیب ثابت شده شما می‌توانید صبر بکنید.

بنابراین فسخ، نه موضوعش موضوع طلاق است، نه حکم طلاق را دارد، حق فوری هم هست و اگر تراخی شد عمداً، یعنی حق ساقط است؛ البته جهل به موضوع، جهل به حکم، نسیان به موضوع، نسیان به حکم، همه اینها جزء صور مستثناست. اینکه می‌گویند اگر فوراً فسخ نکرد حق ساقط می‌شود؛ یعنی عالماً عامداً حق داشت و فسخ

۱. ریاض المسائل (ط - الحدیثه)، ج ۱۱، ص ۴۶۲ و ۴۶۳.

نکرد؛ از این معلوم می‌شود راضی است. اگر براساس جهل به موضوع یا جهل به حکم یا سهو به موضوع یا نسیان به موضوع یا نسیان به حکم و مانند آن فسخ نکرده است که دلیل بر سقوط حق نیست.

مطلب بعدی اینکه درباره عنن گفته شد یک سال صبر بکند، این با عیوب دیگر فرقی دارد، یا نه برای اینکه ثابت بشود این شخص عتین است این مدت را فرصت دادند؟ سنخ فسخ، سنخی نیست که به حکم حاکم باید ثابت بشود، این طور نیست. اگر دعوایی دارند، یکی مدعی است و یکی منکر است، مرجع دستگاه قضاست؛ اما اگر اختلافی ندارند، اگر اختلافی ندارند هر کدام که گرفتار عیب طرف دیگری است، فوراً خیار دارد؛ نظیر بیع و شراء، بیع و شراء زمامش به دست بایع و مشتری است، به محکمه قضا مراجعه نمی‌کنند؛ نقد و نسیه این طور است، تعیین اقساط این طور است، جعل خیار این طور است. بیع مستقل است، اگر یک وقتی بایع و مشتری دعوایی داشتند، محکمه قضا مرجع است.

در جریان نکاح هم «بشرح ایضاً»؛ اگر زوج و زوجه اتفاقی داشتند در مسئله عیوب مشترک یا مختص، دیگر جایی برای مراجعه به محکمه نیست، محکمه برای حل خصومت است، اینها که نزاعی باهم ندارند؛ هر دو قائل‌اند که این عیب هست.

بنابراین رجوع به محکمه در صورت تنازع و تخاصم است، وگرنه خود این حق بخواهد ثابت بشود نیازی به محکمه ندارد. بعضی از امور است که تا حاکم شرع حکم نکند ثابت نمی‌شود، آن «خرج بالدلیل»؛ اما در این گونه از موارد که نزاعی در کار نیست، خصومتی در کار نیست، محکمه سهمی ندارد.

در خصوص عتین اینکه گفته شد به حاکم مراجعه می‌شود یکسال، برای اینکه این بیماری «محمتمل العلاج» است. اگر «محمتمل العلاج» است به محکمه مراجعه می‌کند، حاکم هم مدت تعیین می‌کند، در ظرف یکسال اگر درمان شد

که خیاری نیست و اگر درمان نشد خیار هست. اگر سال گذشت، دیگر لازم نیست حاکم شرع اجازه بدهد تا زن فسخ کند، فوراً زن می‌تواند فسخ کند.

پس حق فسخ نیازی به محکمه ندارد، اثبات موضوع گاهی محتاج به محکمه است. این است که مرحوم محقق در مسئله چهارم می‌فرماید: «الرابعة: يجوز للرجل الفسخ من دون إذن الحاكم»؛ یعنی حق فسخ، چه برای مرد و چه برای زن، در عیوب مشترک یا عیوب مختص نیازی به اذن حاکم ندارد؛ لکن در خصوص عنن که حق زن است، این روایتی دارد که به حاکم مراجعه می‌شود او یکسال تعیین می‌کند.

پرسش: ...

پاسخ: نه، اصل اولی این است که نیازی به محکمه نباشد، چون محکمه برای تنازع است.

پرسش: ...

پاسخ: بله، اگر چنانچه این دعواست، اول دعواست؛ این شخص می‌گوید علاج پذیر است، دیگری می‌گوید علاج پذیر نیست. حلّ خصومت به وسیله محکمه خواهد بود، وگرنه این‌طور نیست که حاکم شرع هیچ سمتی نداشته باشد به عنوان خُبره باشد. ما یک خبره داریم، یک حاکم شرع داریم و یک مُخبر. مُخبر گزارش می‌دهد که فلان مطلب را امام فرمود. یک اهل خبره داریم که کارشناس است، طرفین اختلاف دارند که این الآن چقدر می‌ارزد به خیر مراجعه می‌کنند. کارشناس براساس حدس خبر می‌دهد، مُخبر براساس حس خبر می‌دهد. این شخص باید بشنود تا گزارش بدهد، آن شخص باید بفهمد و کارشناسی بکند تا رأی بدهد. این شخص مسموع خود را بازگو می‌کند، آن شخص معقول خود را ارائه می‌کند؛ او می‌شود اهل خبره، دیگری می‌شود اهل خبر. حاکم نه آن است نه این؛ بلکه فصل خصومت به عهده اوست. برای حل مسئله فرمودند اختلاف کردند، این

اختلاف تا چه وقت باید ادامه داشته باشد؟! یک جایی باید باشد که این اختلاف را حل کند یا نه؟ لذا فرمودند: «و یرجع إلى المحاکم». این سبقه قضایی دارد، او انشاء می‌کند.

در مسئله حاکم، نه از قبیل خبر است که مسموع خود را گزارش بدهد، نه از قبیل اهل خبره است که معقول خود را ارائه کند؛ بلکه او انشا می‌کند بعد از شنیدن حرف متخاصمین. «يجوز للرجل الفسخ من دون إذن المحاکم و کذا المرأة»؛ یعنی عیب چه مشترک باشد چه مختص، مربوط به محکمه قضایی نیست در صورتی که اختلافی نداشته باشند.

«نعم مع ثبوت العنن»، چون یک بیماری درمان پذیر است، «يفتقر» این حل به حاکم تا اینکه مدت معین کند که ممکن است این شخص بعد از ده سال خوب بشود. این یک ضرری است بر زوجه، او حق فسخ دارد. ممکن است که نه، اگر متعارف باشد تا یکسال درمان پذیر است. وقتی یک سال تمام شد، نیازی به حکم حاکم نیست: «و لها التفرد بالفسخ»؛ خودش فسخ می‌کند می‌گوید «فسختُ». «عند انقضائه» این أجل؛ وقتی یک سال تمام شد و عنن این مرد برطرف نشد و نتوانست آمیزش کند، زن حق فسخ دارد.

این چند مطلب باید یکی پس از دیگری - گرچه بعضی از اینها ثابت شد - با نصوص ثابت بشود.

اما آن مطلب اول که سنخ فسخ، سنخ طلاق نیست؛ نه موضوعاً داخل طلاق است و نه حکماً داخل در حکم طلاق، روایت اول باب دوم از ابواب «عیوب و تدلیس»؛ یعنی وسائل، جلد ۲۱، صفحه ۲۱۱، روایت اول آن «عَنْ عَلِيٍّ بْنِ رَبَّابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ» از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) نقل می‌کند این است؛ می‌فرماید به اینکه: «فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ وَلِيِّهَا فَوَجَدَ بِهَا عَيْبًا بَعْدَ مَا دَخَلَ بِهَا قَالَ فَقَالَ إِذَا دُلَّسْتَ الْعَفْلَاءُ وَالْبُرْصَاءُ وَالْمَجْنُونَةُ وَالْمُفْضَاةُ وَمَنْ كَانَ بِهَا زَمَانَةٌ ظَاهِرَةً فَإِنَّهَا تُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا مِنْ غَيْرِ طَلَاقٍ»؛ یعنی فسخ از سنخ طلاق نیست. پس این

مسئله اول که سنخ فسخ، سنخ طلاق نیست. اینکه قبلاً گفته شد عقد یا با طلاق یا با فسخ یا با انفساخ گسسته می‌شود، برای همین است که سنخ فسخ اصلاً از سنخ طلاق نیست تا عده بخواند، طهر غیر مواقعه بخواند، جزء سه طلاقه باشد و مانند آن.

پرسش: ...

پاسخ: چرا! الآن از سنخ طلاق نیست؛ یعنی رها می‌کنند بدون طلاق. پس معلوم می‌شود که دو گونه می‌شود زن را رها کرد: یکی طلاق، یکی فسخ. رها کردن بدون طلاق؛ یعنی ما دو گونه رها کردن داریم، دو گونه فصل زوجیت داریم، دو گونه انقطاع زوجیت داریم: یکی انقطاع زوجیت به طلاق است، یکی انقطاع زوجیت به فسخ است. «مِنْ غَيْرِ طَّلَاقٍ»، از سنخ طلاق نیست. بدون طلاق آدم رها می‌کند، این رها می‌شود؛ نه قهر کند یا از خانه فرار کند! خیر، بدون طلاق علقه زوجیت منقطع می‌شود. پس فسخ امری است، طلاق امری دیگر، هر دو باعث زوال علقه زوجیت هستند.

اما آنچه که درباره خصوص عَنّ وارد شده است؛ وسائل، جلد ۲۱، باب چهارده، صفحه ۲۲۹ به بعد، در این باب چندتا روایت است که مسئله رجوع به حاکم برای تعیین مدت و مانند آن مطرح است. بعضی از روایات دارد که مطلق است، اینها معارض هم نیستند. بعضی از روایات مانند روایت اولی دارد که «أَبِي بَصِيرٍ يَعْنِي الْمُرَادِيَّ» می‌گوید از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردم: «عَنْ امْرَأَةٍ ابْتُلِيَ زَوْجُهَا فَلَا يَقْدِرُ عَلَى جَمَاعٍ أَوْ تُفَارِقُهُ قَالَ نَعَمْ إِنْ شَاءَتْ»^۱؛ حق مسلم این زن است می‌تواند رها کند. در این روایت رجوع به محکمه ندارد؛ اما آن روایاتی که دارد رجوع به محکمه بکند، برای تثبیت اصل عیب است، برای درمان محتمل هست.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۲۹.

روایت دوم این باب «قَالَ: فِي الْعَيْنِ إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ عَيْنٌ لَا يَأْتِي النَّسَاءَ فُرْقَ بَيْنَهُمَا وَإِذَا وَقَعَ عَلَيْهَا وَقْعَةٌ وَاحِدَةٌ لَمْ يُفَرِّقْ بَيْنَهُمَا»^۱ اگر یک بار آمیزش کرد معلوم می‌شود که به عین مبتلا نیست و گاهی ممکن است به ضعف مبتلا بشود که درمان پذیر است.

روایت سوم این باب که مربوط به بحث ما نیست. روایت‌های دیگر این باب: «الْعَيْنُ يُتَرَبَّصُ بِهِ سَنَةً»^۲ این زمینه توافق با نصوصی است که می‌گوید یکسال مهلت بدهید؛ یعنی آن عن «مَحْتَمَلُ الْعِلَاجِ» تا یکسال مهلت است.

«فَتَحْصَلُ» که یا این عن قطعی و ثابت است درمان پذیر نیست، این «فُرْقَ بَيْنَهُمَا»؛ یا عنی است که «مَحْتَمَلُ الْعِلَاجِ» است «يُتَرَبَّصُ بِهِ سَنَةً». بعد از سنه اگر علاج نشد، نیازی به حکم حاکم نیست، اذن حاکم نیست و مانند آن، خود زن حق مسلمش این است که فسخ کند. «يُتَرَبَّصُ بِهِ سَنَةً ثُمَّ إِنْ شَاءَتْ امْرَأَتُهُ تَزَوَّجَتْ وَ إِنْ شَاءَتْ أَقَامَتْ»؛ همسرش اگر خواست می‌تواند همسر دیگر بگیرد، می‌تواند با همین زن بسازد، چون حق اوست، واجب که نیست.

در روایت ثه این باب دارد که «أَنَّ عَلِيًّا كَانَ يَقُولُ يُؤَخَّرُ الْعَيْنُ سَنَةً مِنْ يَوْمِ تَرَافِعُهُ امْرَأَتُهُ»؛ روزی که محاصمه شروع شد، حاکم شرع تا یکسال به او مهلت می‌دهد بلکه درمان بشود، اگر درمان شد که می‌ماند «وَأِلَّا فُرِّقَ بَيْنَهُمَا». «فَإِنْ رَضِيَتْ أَنْ تُقِيمَ مَعَهُ ثُمَّ طَلَبَتْ الْخِيَارَ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَدْ سَقَطَ الْخِيَارُ وَلَا خِيَارَ لَهَا»^۳ اگر اول راضی شد،

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۰.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۲.

بعد کراهت پیدا کرد، چون خیار فوری است و او حقش را اعمال نکرده، پس از حقش گذشته است؛ حالا نوبت طلاق بخواند باشد طلاق مبارات باشد یا خلع باشد، آنها راه دیگری است.

در روایت دوازده این باب از وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) روایت شد که «يُقْضَى فِي الْعَيْنِ أَنَّهُ يُؤَجَّلُ سَنَةً مِنْ يَوْمِ تَرَفُّعِهِ الْمَرْأَةُ»^۱ روزی که اختلاف پیدا کردند و زن به محکمه مراجعه کرد، حاکم یکسال مهلت می‌دهد برای درمان، اگر بعد از یکسال درمان نشد، این زن بلا فاصله می‌تواند از او جدا بشود.

روایت سیزده این باب علی بن جعفر از وجود مبارک برادر خود موسی بن جعفر (سلام الله علیهما) نقل کرده است که «عَنْ عَيْنٍ دَلَّسَ نَفْسَهُ لِمَرْأَةٍ مَا حَالُهُ قَالَ عَلَيْهِ الْمَهْرُ وَ يُفَرَّقُ بَيْنَهُمَا إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ لَا يَأْتِي النِّسَاءَ»^۲ وقتی موضوع محرز شد، «فُرِّقَ بَيْنَهُمَا». این «فُرِّقَ بَيْنَهُمَا» معنای آن این نیست که حاکم تفریق کند؛ بلکه خود روایت چون دارد «إِنْ شَاءَتْ امْرَأَتُهُ تَزَوَّجَتْ»، یعنی خودش می‌تواند مستقلاً این حق را استیفا کند.

در جریان نصف مهر که در جلسه قبل گذشت، سندش هم که قبلاً خوانده شد؛ در روایت اول باب پانزده؛ یعنی وسائل، جلد ۲۱، صفحه ۲۳۳، آنجا دارد: «وَأُعْطِيَتْ نِصْفَ الصَّدَاقِ وَلَا عِدَّةَ عَلَيْهَا». عن این خصیصه را دارد که یک سال مهلت پذیر است «لتحقق الموضوع» و نصف مهر باید برگردد تعبداً. اینکه تعبیر مرحوم محقق این بود: «فلا يطرد»^۳ یعنی این‌طور نیست که در هر فسخی حکم طلاق را داشته باشد نصف مهر برمی‌گردد «قبل الدخول»، این در خصوص عنن هست.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۲.

۳. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۴.

اینکه درباره عنن دست شیعه باز است و دست دیگران بسته است، برای آن است که خود این رشد که مستحضرید فقیه نامی آنها بود، قاضی بود، او گذشته از علوم عقلی، علوم نقلی فراوانی در اختیار داشت. (خدا غریق رحمت کند مرحوم آقای بروجردی (رضوان الله علیه) را! این کتاب *بدایة المجتهد* را مانند *المجوامع الفقهية* و مانند *مفتاح الکرامۃ* چندتا کتاب بود که ایشان برای حوزه به عنوان نوبر منتشر کردند. آن *المجوامع الفقهية* را آوردند تا طلاب از فقههای دست اول باخبر باشند. به برکت ایشان این *المجوامع الفقهية* را غالب طلبه‌ها فراهم کردند که با فقههای دست اول آشنا باشند که اقوال از آنجا رسید. *مفتاح الکرامۃ* را ترویج کردند تا از متأخران باخبر باشند. *بدایة المجتهد* را چون یک کتاب جمعی از یک فقیهی است حکیم و مورد اعتماد آنهاست تا از «فقه مقارن» باخبر باشند. این سه کار از کارهای فراوانی است که مرحوم آقای بروجردی (رضوان الله تعالی علیه) انجام داد. این رشد می‌گوید به اینکه ما ناچاریم به قیاس عمل کنیم، برای اینکه احکام ما قابل شمارش نیست، یک؛ روایات ما حداکثر پانصد ششصد تا روایت بیشتر نداریم، دو. شما در خانه اهل بیت را بستید؛ البته دستتان باز است. وقتی آن را بستید ناچارید در دیگری باز کنید. می‌گوید سرّ اینکه ما قیاس را حجت می‌دانیم و یکی از منابع احکام شرعی ما قیاس است، برای اینکه مورد ابتلای ما احکام شرعی فراوان است، یک؛ روایاتی که از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دست ما رسیده است محدود است، دو؛ ما برای حل مسائل شرعی هیچ راهی نداریم مگر قیاس، سه؛ شما به سوء اختیار در وحی را بستید و در سقیفه را گشودید، این چه دلیلی است؟!

الآن همین قسمت را بخوانیم تا معلوم بشود که اینها به چه چیزی مبتلا هستند. در کتاب «نکاح» *بدایة المجتهد* و *نهاية المقتصد* که این مجموعاً یکجا چاپ شده است، صفحه ۴۷۵ «الباب الثالث فی موجبات الخیار» دارد که «و موجبات الخیار أربعة»؛ چهار چیز است که خیارآور است: «العیوب و الإعسار بالصدّاق أو بالنفقة و الکسوة و

الثالث الفقد أعنى فقد الزوج و الرابع العتق للأمة المزوجة». عیوب را ائمه که اهل بیت وحی اند مشخص کردند عیب مخصوص مرد چیست، عیب مخصوص زن چیست، عیب مشترک «بینهما» چیست، اینها مشخص است؛ اما اینها چون عمداً دستشان را از این خاندان کوتاه کردند ناچار هستند با این فکری که آمیخته از نص و قیاس است که مستحضرید مجموع داخل و خارج، خارج است؛ مجموع حق و باطل، باطل است؛ مجموع معلوم و مجهول، مجهول است - این را در «شاة مصرّاة» خواندید البته - کسی حقی را با باطل مخلوط بکند، مجموعش باطل در می‌آید. می‌گویند اگر در اثر گرانی و ورشکستگی و مانند آن مرد نتوانست همسرش را اداره کند، زن حق فسخ دارد. نتوانست کسوه او و لباس او را تأمین کند، حق فسخ دارد. نتوانست صدق او را بپردازد، حق فسخ دارد. موجبات فسخ چهار چیز است: یکی إعصار، یکی عیوب - عیب را مشخص نکردند که کجاست و به چه دلیل است و چه عیبی است! - عیب است و إعصار است و فقد که زنی ببیند شوهرش چند سال است نیامده یا مدتی نیامده، و عتق که اگر آیه‌ای همسری داشت و آزاد شد، بعد حق فسخ دارد. البته اینها در احکام ما طبق روایات ما حکم خاص خودشان را دارند؛ اما قیاسی در کار نیست.

دلیلی که ذکر می‌کنند ببینید: «الفصل الأول فی خيار العیوب: اختلف العلماء فی موجب الخيار بالعیوب لكل واحد من الزوجین و ذلك فی موضعین: أحدهما هل یرد بالعیوب أو لا یرد»؛ اصلاً عیب خيار آور است یا نه؟ «و الموضع الثانی اذا قلنا إنه یرد فمن أیها یرد»؛ کدام عیب است که خيار آور است؟ «و ما حکم ذلك فأما الموضع الأول فإن مالکا و الشافعی و أصحابهما» و مانند آنها گفتند که «العیوب توجب الخيار فی الرد أو الإمساک» و اهل ظاهر گفتند «لا توجب خيار الرد و الإمساک» و این قول عمر بن عبد العزیز است، «و سبب اختلافهم شیئان أحدهما هل

قول صاحب حجة» یعنی حاکم، «و الآخر قیاس النکاح فی ذلک علی البیع»؛^۱ ما بینیم در بیع چه چیزی حق فسخ می‌آورد، در نکاح هم همین‌طور است. خیال می‌کنند که نکاح یک خرید و فروشی است! آنها که می‌گویند عیب خیارآور است، می‌گویند نکاح قیاس می‌شود بر بیع؛ همان‌طوری که در بیع اگر «أحد العوضین» معیب بود خیار عیب می‌آورد، اینجا هم «أحد الزوجین» اگر مشکلی داشته خیارآور است. اما حالا عیب در اینجا چیست؟ آن نزاع ثانوی است.

مستحضرید اهل بیت (علیهم السلام) که امضا می‌کنند یا رد می‌کنند، این بخشی مربوط به مسائل فقهی است و بخشی مربوط به مسائل اصولی است. در مسائل فقهی هم تعبدیات است و هم امضائیات؛ نماز، روزه، حج، عمره، احرام و مانند آن، اینها تعبدیات و تأسیسات شرع است. غالب بحث‌های «معاملات» اینها امضائیات است؛ بیع حکمش این است، اجاره حکمش این است، این بیع قبل از اسلام هم بود و بعد از اسلام هم هست، بعد از اسلام بین مسلمین هست و بین غیر مسلمین هست، این یک چیز جدیدی نیست که شارع آورده باشد ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ یا ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾^۲ این را امضا کرده. این حکم فقهی است.

در حکم اصولی هم «بشرح ایضاً»؛ مسائل اصولی بعضی تأسیسات است، بعضی امضائیات است؛ کجا مثلاً دوتا شاهد عادل باید باشد؟ کجا عدالت شرط است؟ اینها در بعضی موارد است که شارع مقدس تأسیس کرده است؛ اما خبر واحد حجت است جزء امضائیات است. ما هیچ دلیل معتبر تعبدی نداریم که خبر واحد حجت است. خبر «موثوق الصدور» لدی العقلا حجت است، همه می‌گویند؛ این‌طور نیست که حالا تعبدی در کار باشد. همه یعنی

۱. بداية المجتهد و نهاية المقتصد (نشر دار الفکر - بیروت ۱۹۹۵)، ج ۲، ص ۴۱.

۲. سوره بقره، آیه ۲۷۵.

همه! همه محققین ما این دوتا آیه «نبا»^۱ و «نفر»^۲ را می‌آورند برای تجهیز اذهان و برای رد کردن. هیچ اصولی ماهرى ما نداریم که به آیه «نبا» یا آیه «نفر» تمسک کند بر حجیت خبر واحد. همه برای رد کردن می‌آورند «تجهیزاً للأذهان» و تأییداً. دلیل حجیت خبر واحد همین بنای عقلاست و امضای صاحب شریعت. این برای اثبات. در جریان نفی که قیاس حجت نیست، این هم تأسیس شرع نیست؛ این طور نیست که شارع مقدس همان طوری که فلان شیء را حرام کرده، عمل به قیاس را هم حرام کرده و جزء تعبدیات باشد. همان طوری که حجیت خبر واحد امضای شرع است تأسیس نیست، نهی از عمل به قیاس امضای بطلان اوست نه تأسیس آن! الآن ما ۱۴۰۰ سال است که از اهل بیت (علیهم السلام) شنیدیم که قیاس حجت نیست؛ اما حداقل یعنی حداقل! حداقل چهار هزار سال است که در مراکز علمی می‌گویند قیاس حجت نیست. چهار هزار مسلم و مدوّن در کتاب‌های عمیق عقلی منطقی آمده که قیاس حجت نیست. قیاس همان تمثیل منطقی است. قیاس اقترانی را نمی‌گویند که شکل اول و دوم دارد. قیاس فقهی و اصولی همان تمثیل منطقی است. تمثیل منطقی این است که از یک جزئی پی به جزئی دیگر ببریم «بلا جامع مشترک»، اگر جامع مشترک داشته باشد که به برهان «إن» یا به برهان «لم» برمی‌گردد. ما از «أحد المعلولین» پی به علت می‌بریم، از آن علت به معلول دیگر سرایت می‌کنیم، می‌شود برهان. اگر دو شیء باشند جزئی باشند جامع حقیقی نداشته باشند، طبق گمان و وهم ما یک امور مشترکی پیدا کنیم از «أحدهما» به دیگری منتقل بشویم، این را منطق می‌گویند «تمثیل»، فقه و اصول ما می‌گویند «قیاس». این را حداقل چهار هزار

۱. سوره حجرات، آیه ۶: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۲: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾.

سال است که در مراکز علمی می‌گویند معتبر نیست. این «إِنَّ السُّنَّةَ إِذَا قِيسَتْ مُحِقَّ الدِّينَ»^۱ یا دین «لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ»^۲ و مانند آن، تأسیس شارع نیست؛ بلکه امضای شارع است.

«فَتَحْصُلُ» همان‌طوری که امضائیات در فقه هست، در اصول هم هست. همان‌طوری که امضائیات در بخش اثبات هست، در بخش نفی هم هست. الآن ببینید اینها هیچ راهی ندارند. بیع کجا، خرید و فروش کجا و نکاح کجا!

پرسش: جامع بین آنها عقل است.

پاسخ: همان یک جامع وهمی است، جامع وهمی است! الآن مثلاً ما اگر چنانچه یک جزئی داشته باشیم و یک مشترک وهمی داشته باشیم، دست ما خالی است؛ اما اگر «كُلَاهُمَا مَعْلُولِينَ» علت ثالثه باشند، ما از «أَحَدُ الْمَعْلُولِينَ» به علت پی می‌بریم می‌شود برهان «إِنَّ»، از آن علت به معلول دیگر راه پیدا می‌کنیم می‌شود برهان «لَمْ»، دست ما باز است، عقل همراه ماست. اما اگر جامع وهمی شد و یک سلسله مشترکات شد، خیلی از اسراری است که ما نمی‌دانیم! وقتی خیلی از اسراری است که ما نمی‌دانیم، خیلی از احکامی است که کشف نشده، به چه دلیل ما بگوییم؟!

غرض این است که بطلان قیاس و عدم حجیت قیاس، تأسیس شرع نیست، امضای شرع است، برای اینکه این ۱۴۰۰ سال است گفته، او چهار هزار سال است دارد می‌گوید. در تمام کتاب‌های منطقی عقلی از زمان یونان تاکنون همه گفتند تمثیل حجت نیست. یا باید ما از معلول پی به علت ببریم یا از علت پی به معلول ببریم. اگر

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۵۷.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۲۴.

خواستیم از یک جزئی پی به جزئی ببریم، اگر اینها یک جامع مشترک حقیقی داشتند راه باز است، می‌توانیم از «أحد المعلولین» پی به علت ببریم، از آن علت پی به معلول دیگر ببریم، این تلفیق برهان «إنی» و برهان «لمی» است. اما وقتی جامع عقلی مشترک نداریم، یک جامع وهمی داریم، این را می‌گویند تمثیل و حجت نیست و شارع مقدس این را هم امضا کرده است. الآن شما ببینید حرف این قاضی معتبر اهل سنت این است که خیار عیب را اینها آمدند از قیاس کردن نکاح به مسئله خرید و فروش ثابت کردند! این دیگر فقهی نمی‌ماند.

«و الحمد لله رب العالمین»